

انقطاع وحی

روح و روان پیامبر اکرم بانوروحی روشن گردید و همواره در اطراف وظیفه‌ی سنگین خود، که خدای بزرگ او با خطاب «یا ایها المدثر قم فانذر، و ربك فكبر» (: ای جامه بخود پیچیده بر خیز و بترسان ، خدایت را بزرگ شمار) بر عهده او گذارد بفکر و تأمل میبرد اذخ و نیز در انتظار وصول پیام دیگری از طرف خدای خود بود ، تا بار دیگر با شنیدن آیات و کلام الهی ، دلش روشنتر و عزم و تصمیم او را سخته شود ، ولی روزها و ماهها گذشت بار دیگر از آن فرشته زیبا که در کوه «حراء» با او ملاقات کرده بود ، خبری نشد و آن سروش غیبی که در روان او تأثیر غریبی میکرد ، قطع گردید ، علت و فلسفه آن چه بوده است برای ما روشن نیست ، شاید مقصود از «انقطاع وحی» استراحت پیامبر بوده زیرا بگواه متون تاریخ هنگام نزول وحی در آغاز بعثت ، روح آنحضرت بایک فشار فوق العاده رو بر میگردید ، و در نتیجه آثار تب و برافروختگی در بدن او پدید میآمد ، چنانکه تاریخ «انقطاع» وحی نیز کاملاً روشن نیست ، ولی پس از مطالعه دقیق شواهد و متون تاریخی چنین نتیجه گرفته میشود ، که بریده شدن وحی پیش از دعوتهای عمومی و خصوصی بوده است ، هنگامی بوده که هنوز پیامبر اکرم به تبلیغات عمومی دست نزده و تماسهای خصوصی نیز با افراد نگرفته بود ولی طبق نقل مرحوم علامه مجلسی در ج ۱۸ بحار ص ۱۹۷ (طبع جدید) از مناقب ابن شهر آشوب ، تاریخ «انقطاع وحی» پس از دعوت خویشاوندان خود باسلام بوده است ، بنابراین بایست گفت که این حادثه در سال چهارم بعثت اتفاق افتاده است زیرا ، دعوت خویشاوندان درست پس از سه سال از آغاز بعثت بوده .

آنچه نگارش یافت زبده و خلاصه گفتار دانشمندان تاریخ و تفسیر است ، ولی برخی در اینجا زمزمه دیگری دارند که با مسلمات تاریخ پیامبر اکرم و زندگی همسر او چندان سازگار نیست آنان میگویند : هنگامیکه دنباله وحی قطع گردید ، اضطراب و شک و تردیدیکه آنحضرت در آغاز بعثت داشت ، تجدید شد «خدیجه» نیز مانند او مضطرب گشت و باو گفت : گمان میکنم خدا از تو قطع رابطه کرده است ، او پس از شنیدن این جمله بجایگاه

دائمی (کوه «حراه») متوجه شد، در این اثنا، وحی آسمانی دوم رتبه فرارسید و اوربا آیات زیر مخاطب ساخت:

والضحی ؛ واللیل اذاسجی ، ماودعك ربك وما قلی ، وللاخرة خیر لك من الاولی ، ولسوف يعطيك ربك فترضى ، الم یجدك یتیمآ فآوی ووجدك ضالآ فهدی ، ووجدك عانلا فاغنی ، فاما الیتیم فلاتقهر ، واما السائل فلاتنهر ، واما بنعمة ربك فحدث : سو كند بهنگام ظهر ، و قسم به شب بهنگامیكه تا ربكی سراسر آنرا فرامیگیرد ، خدایت تو را ترك نكرده ، و دشمن نكرفته است آخرت برای تو از دنیا بهتر است ، بزودی خدایت چیزهائی بتو میدهد كه راضی و خشنود خواهی گشت ، بیاد آر یتیم بودی ، پناهت داد ، حیران و سرگردان بودی راهنماییت كرد تهی دست بودی بی نیازت كرد ، هیچگاه یتیم را میبازار ، و «سائل» را زجر منما ، و نعمت پروردگار خود را گفتگو كن .

نزول این آیات مسرت و شادی فوق العاده ای در روح او ایجاد كرد و فهمید كه آنچه درباره آن حضرت میگفتند همه بی پایه بوده است .

نظر ما در این موضوع

ما این سرگذشت را بطور در بست نمیتوانیم پذیریم ، تاریخچه «خدیجه» و گفتگوی او با پیامبر و یادآوری های او هنوز ثبت خاطر ، و تاریخ است ، خدیجه ایكه در آغاز وحی كوشش میكرد كه اضطراب شوهر خود را از بین ببرد ، چطور در این داستان عامل اضطراب شوهر میگردد هنوز اخلاق جذاب و كردارهای نيكوی «محمد» در برابر چشمان او مجسم بود و خدائیکه بآن معتقد بود او را عادل و دادگر میدانست - مع الوصف - چطور سوء ظن عجیبی درباره خدای خود و پیامبر او پیدانمود ؟

علاوه دانشمندان در کتابهای «كلام» گفته اند كه «منصب نبوت» بدنبال ملكات عالیه و اوصاف حیده از ناحیه خداوند افاضه میشود كه شخص «پیامبر» تا واجد آنها نباشد هرگز ، این منصب و مقام باوداده نخواهد شد و در رأس آنها عصمت و آرامش خاطر ؛ اعتماد و توكل است ، و باداشتن چنین اوصاف هرگز تصوره های غلط گردانكار اونیکردد ، دانشمندان گفته اند : سیر تكاملی پیامبر از دوران كودكی آغاز میگردد ؛ و پرده ها و حجابها از برابر دیدگان با بصیرت او یكی پس از دیگری كناز میروند و احاطة علمی او بعد كامل میرسد ، و درباره آنچه می بیند و یا میشنود ، كوچكترین تردیدی پیدانمیکند ؛ و كسیكه حائز این مراتب گردد ، هرگز گفته این و آن ؛ شك و تردیدی در

دل او بوجود نیآورد .

آیات فوق و خصوصاً جمله : **ماودعك ربك وماقلى** : خدایت تو را ترك نگفته و دشمن نگرفته است ، همین اندازه حاکی از این است که گوینده ای این جمله را بر رسول اکرم گفته بود ؛ و اما گوینده کی بوده و تاجه اندازه در روح او تاثیر کرده بود ؛ از آن ساکت است ، ولی بعضی از مفسران میگویند که گوینده آن برخی از مشرکان بوده و روی این احتمال تمام آیات راجع به آغاز وحی نمیشود ، زیرا جریان آغاز وحی را جز خدیجه و علی کسی از آن آگاهی نداشت تا زبان با اعتراض بگشاید ، چنانکه بعداً گفته خواهد شد که سه سال جریان رسالت آنحضرت بر مشرکان مخفی بود ؛ و او مامور بر ساندن دعوت الهی نبود ، تا آنکه آیه **فاصدع بما توهمر** : (بآنچه ماموری آشکار کن) فرود آمد ، بنا بر این ، داستان انقطاع وحی فقط مدرك تاربخى دارد نه قرآنی ؛ آنهم نه بآن صورت زنده بلکه بطوریکه در آغاز مقاله نگارش یافت .

روش تبایغ پیغمبر اکرم (ص)

خردمندان و رهبران عالیقدر اجتماع که همواره در راه تعقیب هدفهای خود گام برمیدارند ؛ از اول بایک برنامه صحیح و وسیعی وارد کار میشوند ، برنامه ای که در آن تمام خصوصیات هدف و مقدمات لازمه پیش بینی شده است ، ولی هیچگاه هوس نمیکند که هدف آنها یکجا و یکدفعه جامه عمل بپوشد .

جالبتر آنکه ، کارهای خود را بصورتهای کوچک آغاز کرده ، و هر گاه موفقیتی نصیبشان گردید ، بلافاصله در گسترش آن میکوشند ، و بمواذات موفقیت ، دائره کار را توسعه داده و در تکامل آن سعی میکنند .

هوشمندی از سران یکی از کشورهای بزرگ امروز پرسید که از موفقیت شما در کارهای اجتماعی چیست که بهر کاری دست میزنید با موفقیت بزرگی مواجه میگردد ؛ او گفت : « طرز تفکر ما غربیان باشما شرقیان فرق دارد ، ما همیشه بابرنامه های وسیع و دقیق وارد کار میشویم ، ولی صورت اولیه کار را بسیار کوچک برمیداریم ، و در طول آزمایش و تجربه ؛ طریق صحیح موفقیت خود را بدست میآوریم ، زیرا هر گاه راهیکه پیش گرفتیم صحیح بوده باشد در توسعه آن میکوشیم و اگر تجربه و آزمایش صحت آنرا ثابت نکند بدون اینکه ضرر قابل ملاحظه ای را تحمل کرده باشیم ؛ فوراً فورمول کار را عوض میکنیم و کار دیگری آغاز مینمائیم ، اما شما شرقیان ؛ هر گاه احياناً بابرنامه وسیع و دقیقی

وارد کار بشوید؛ ولی برداشت کار را طوری بر میدارید که هر گاه در طول آزمایش منتج نباشد بایست با تحمل خسارت غیر قابل جبران دست از کار بردارید؛ علاوه روح و روان شما با عجله و سرعت در اخذ نتیجه توأم است و میخواهید آخرین نتیجه را در همان روزهای اولیه بگیرید؛ و این خود خطرناکترین طرز تفکر اجتماعی است که انسان را در بن بست عجیبی قرار میدهد».

ما تصور می کنیم این طرز تفکر مربوط بشرق و غرب نیست؛ افراد پخته و عاقل و دانا همواره در راه نیل بقاصد خود از همین طریق وارد شده و میشوند، رهبر عالیقدر جهان اسلام نیز از همین اصل مسلم استفاده کرده و سه سال تمام بدون شتابزدگی در تبلیغ آئین خود میکوشید؛ هر کس را که از نظر فکر و استعداد شایسته و آماده میدید؛ کیش خود را با او عرضه میداشت، باینکه هدف تشکیل دادن یک دولت بزرگ جهانی بود که تمام افراد را تحت یک پرچم (پرچم توحید) گرد آورد، ولی در ظرف این سه سال ابد است بدعوت عمومی نزدیکت تماسهای خصوصی با افراد میگرفت، و هر کس را شایسته و لایق و مستعد برای پذیرفتن آئین خود میدید، او را دعوت مینمود؛ تا آنجا که توانست در ظرف این سه سال گروهی را بیرون خود؛ و عده ای را هدایت کند،

سران «قریش» در طول این سه سال سرمست ریاست «کعبه» بودند، فرعون «مکه» (ابوسفیان) و دارودسته او هر موقعی از ماهیت دعوت و ادعاه او آگاه میشدند لبخند تسخر آمیز بر لبان خود ظاهر میساختند و با خود میگفتند: شعله ادعاه و تبلیغ او؛ مانند دعوت «ورقه» و «امیه» (که بر اثر خواندن کتابهای انجیل و «تورات» مسیحی گشته و در محافل عرب دم از مسیحیگری میزدند) باین زودبها خاموش می گردد؛ و دیری نمیپاید که او نیز بکاروان فراموش شدگان ملحق میشود!

سران قریش در ظرف این سه سال کوچکترین جسارتی نسبت به پیامبر اکرم نکرده؛ و همواره ادب و احترام او را نگاه میداشتند؛ و او نیز ظاهر آدر ظرف این مدت عیبجویی از بتان و خدایان آنها نکرده؛ فقط مشغول تماسهای خصوصی با افراد درو شدند بود.

ولی از آن روزیکه، دعوتهای خصوصی (دعوت خویشاوندان) و عمومی آغاز گردید، و عیبجویی او از بتان و از آئین و روشهای ضد انسانی آنها، بر سر زبانها افتاد؛ از همان روز بیداری «قریش» نیز آغاز گردید؛ همان روز فهمیدند که دعوت او با «امیه» و «ورقه» فرق آشکاری دارد، - لذا - مخالفتها و مبارزه های سری و علنی شروع شد، او برای اولین بار مهر خاموشی را در میان خویشاوندان شکست، و بدنبال آن دعوت عمومی خود را آغاز کرد، و ما بخواست خدا تفصیل این دو جریان را در شماره آینده مینگاریم.